

هم‌کاری و تعارض در روابط بین‌الملل از منظر نئو- نئوها (نئورئالیسم - نئولیبرالیسم)

دکتر رویا خضری*

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۳

تاریخ تأیید نهایی: ۸۹/۶/۷

چکیده

نئورئالیسم و نئولیبرالیسم به ترتیب اعقاب رئالیسم و لیبرالیسم هستند. مناظره نئو- نئو بحث بین دو دیدگاه جهانی کاملاً متضاد نیست. آن‌ها از شناخت‌شناسی مشترکی برخوردارند، بر مسائل مشابهی تمرکز دارند و در برخی از فرضیه‌ها درباره سیاست بین‌المللی توافق دارند. این مناظره‌ای درون‌پارادایمی است. در گذشته مهم‌ترین ویژگی سیاست خارجی از منظر رئالیسم وجود تعارض و از منظر لیبرالیسم هم‌کاری بود، ولی در مناظره میان نئورئالیسم و نئولیبرالیسم، هر دو روی‌کرد به هم‌کاری و تعارض توجه دارند. در این راستا، روابط فرآتلانتیک در چارچوب اتحادیه ناتو به‌منزله مطالعه موردی بررسی می‌شود.

کلیدواژگان: نئورئالیسم، نئولیبرالیسم، هم‌کاری، تعارض، اتحادها، رژیم‌های بین‌المللی، اتحادیه ناتو.

مقدمه

شناخت دنیای دولت‌های برخوردار از حاکمیت، هم‌چون گذشته اصلی‌ترین مسأله پژوهش‌گران روابط بین‌الملل است. اما در دهه‌های اخیر، پیچیدگی مسائل و موضوعات جدید برخی را به جست‌وجو برای یافتن شیوه‌های تازه‌ای از سازمان‌دهی زندگی بین‌المللی واداشته است که پایدارتر از سازمان‌دهی در قالب دولت‌های حاکم اساساً مستقل است.

در این میان، نظریه نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. آنچه یک نظریه ارائه می‌دهد تصویری ذهنی از بخشی از جهان است، و در این تصویر علت‌ها و عوامل اصلی تعریف و تبیین می‌شوند. نظریه روابط بین‌الملل این عوامل و نیز روابط ضروری‌ای را که در درون شرایط نظری ضرورت می‌یابد، تبیین می‌کند در درون این عوامل و نیروهای اصلی به متغیرها رجوع می‌شود. بنابراین، می‌توان این تصویر و عوامل و نیروهای مورد نظر آن را با عالم واقعیت تطبیق داد (Kriesler/ Waltz, 2003, 3). اما هیچ نظریه‌ای نمی‌تواند به شکلی قانع‌کننده مدعی شود که تمام حقیقت را درباره زندگی سیاسی بین‌المللی بازگو می‌کند.

بحث بین رئالیست‌ها و لیبرال‌ها به‌منزله یک محور منازعه در مورد نظریه روابط بین‌الملل مجدداً به منصفه ظهور رسیده است. این بحث که در گذشته مبتنی نظریه‌های رقیب درباره طبیعت بشر بود، امروزه بیش‌تر متوجه میزان تأثیر «ساختار» (اقتدارگریزی و توزیع قدرت) در برابر «فرایند» (تعامل و یادگرفتن) و نهادها بر کنش دولت است.

بحث بین نئورئالیست‌ها و نئولیبرال‌ها بر تعهد مشترک نسبت به خردگرایی استوار است؛ مانند همه نظریه‌های اجتماعی، انتخاب خردمندانه هویت‌ها و منافع کارگزاران را به‌طرز برون‌زا بدیهی تلقی می‌کند و بر این نکته متمرکز می‌شود که چگونه رفتار کارگزاران نتایج را به وجود می‌آورد. همین‌طور خردگرایی یک ادراک اساساً رفتاری از فرآیند و نهادها به دست می‌دهد. آن‌ها رفتارها را تغییر می‌دهند نه هویت‌ها و منافع را. نئورئالیست‌ها و نئولیبرال‌ها، علاوه بر این شیوه قالب‌بندی مسائل پژوهشی، در مورد فرض‌های عموماً مشابهی درباره کارگزاران با هم‌دیگر سهیم هستند: دولت‌ها را کنش‌گران مسلط در نظام می‌دانند و امنیت را براساس منافع ملی تعریف می‌کنند. با وجود این که آن‌ها درباره میزان تأثیر منافع نسبی در قیاس با اثر منافع مطلق در برانگیختن دولت‌ها، با یک‌دیگر توافق ندارند، اما هر دو گروه، دولت نفع طلب را نقطه آغازی برای نظریه‌پردازی قرار می‌دهند. (Wendt, 2000, 615)

نئورئالیست‌ها بر مطالعات امنیتی تمرکز دارند، و نئولیبرال‌ها بر اقتصاد سیاسی و موضوعاتی مانند حقوق بشر و محیط زیست تمرکز دارند. این نظریه‌ها تصاویر کاملاً متفاوتی از جهان ارائه نمی‌کنند. نئورئالیست‌ها معتقدند که به موضوع بقا اهمیت می‌دهند. آن‌ها ادعا می‌کنند نئولیبرال‌ها نسبت به امکان هم‌کاری میان دولت‌ها بسیار خوشبین هستند. عکس‌العمل نئولیبرال‌ها این است که همه دولت‌ها متقابل دارند و می‌توانند از هم‌کاری سود ببرند. روی‌کردهای انتخاب عقلانی و نظریه بازی‌ها در نظریه‌های نئورئالیسم و نئولیبرالیسم ترکیب شده‌اند تا گزینه‌های سیاسی و رفتار دولت‌ها را در شرایط خاص و هم‌کاری تشریح کنند. آن‌ها نظریه‌های حل‌کننده مسائل هستند؛ غ از وضعیت موجود نشأت می‌گیرند و در مورد بازی‌گران، ارزش‌ها، مسائل و ترتیبات قدرت در نظام بین‌الملل دارای فرضیه‌های مشترکی هستند.

در این تحقیق به این مسأله پرداخته می‌شود که آیا مناظره نئو- نئو می‌تواند هم‌کاری و تعارض در روابط بین‌الملل و به‌طور موردی روابط فرآتلاتیک در چارچوب اتحادیه ناتو را تحلیل کند. لذا با استفاده از روش تحلیل محتوایی تلاش می‌کنیم تا ضمن بررسی فرضیه‌های هر یک از این نظریه‌ها و تحلیل مباحث نئو- نئو، تأثیر و دیدگاه این مناظره را در مورد هم‌کاری و تعارض در حوزه‌های مختلفی چون رژیم‌های بین‌المللی و اتحادها تشریح کنیم.

مناظره نئو- نئو

در اواسط دهه ۱۹۸۰ مناظره بین نئورئالیست‌ها و نئولیبرال‌ها بر جریان‌های فکری جدید در عرصه روابط بین‌الملل غالب بوده است. نئورئالیسم و نئولیبرالیسم به ترتیب اعقاب رئالیسم و لیبرالیسم هستند. مناظره نئو- نئو بحث بین دو دیدگاه جهانی کاملاً متضاد نیست. آن‌ها از شناخت‌شناسی مشترکی برخوردارند، بر مسائل مشابهی تمرکز دارند و در برخی از فرضیه‌ها درباره سیاست بین‌الملل توافق دارند. این مناظره‌ای درون‌پارادایمی است.

ادبیات معاصر نهاد‌گرای نئولیبرال به دنبال آن است تا خود را بخشی از خانواده نئورئالیست و رئالیست معرفی کند. همان‌گونه که رابرت جرویس بیان کرده است، بین این دو نظریه فاصله چندانی وجود ندارد. (Jervis, 1999, 43)

جنبه‌های اصلی این مناظره عبارت‌اند از:

۱. نئورئالیسم نسبت به نئولیبرالیسم، نبود اقتدار مرکزی را فشار جدی بر رفتار دولت‌ها می‌داند و معتقد است که همین وضعیت سبب می‌شود تا دولت‌ها نگران مسائل امنیتی و بقای خویش باشند.
۲. از دید نئولیبرال‌ها باید میان تصمیم‌گیری مستقل که شاخصه سیاست بین‌الملل آنارشیک است و تصمیم‌گیری مشترک که مبنای رژیم‌هاست، قائل به تفکیک شد. به این ترتیب موجودیت رژیم‌ها با برداشت رئالیستی از سیاست بین‌الملل که دولت‌ها در آن حاکم و متکی به خود تلقی می‌شوند، هماهنگی کامل دارد. (Stein, 1982, 53)
۳. نئورئالیست‌ها معتقدند که هم‌کاری‌های بین‌المللی بدون اقدام و اراده دولت‌ها نمی‌تواند به وقوع بپیوندد. آن‌ها معتقدند دست‌یابی به آن مشکل، حفظ آن دشوار و وابسته به قدرت دولت است. نئولیبرال‌ها معتقدند هم‌کاری در حوزه‌هایی که دولت‌ها منافع متقابل دارند، آسان‌تر به دست می‌آید.
۴. نئولیبرال‌ها معتقدند که بازی‌گرانی با منافع مشترک به دنبال آنند تا منافع مطلق را افزایش دهند. نئورئالیست‌ها ادعا می‌کنند که نئولیبرال‌ها اهمیت «منافع نسبی»^۱ را نادیده می‌گیرند. نئولیبرال‌ها به دنبال آنند تا میزان کلی منافع را برای همه گروه‌های دخیل افزایش دهند، در حالی که نئورئالیست‌ها معتقدند هدف اصلی دولت‌ها در روابط هم‌کاری جویانه این است که جلوی منافع بیش‌تر دیگران گرفته شود.
۵. نئورئالیست‌ها بر توان‌مندی‌های دولت‌ها (قدرت) بیش‌تر از تمایلات و منافع دولت‌ها تأکید دارند. توان‌مندی‌ها برای دست‌یابی به امنیت و استقلال بسیار حیاتی هستند. آن‌ها معتقدند که عدم اطمینان دولت‌ها در مورد تمایلات دیگر دولت‌ها، آن‌ها را وادار می‌کند تا بر توانایی دیگران تمرکز داشته باشند. نئولیبرال‌ها بر تمایلات و اولویت‌ها تأکید دارند.
۶. نئورئالیست‌ها معتقدند که آنارشی دولت‌ها را وادار به تفکر درباره قدرت نسبی، امنیت و بقا در نظام بین‌المللی رقابت‌آمیز می‌کند. نئولیبرال‌ها بیش‌تر درگیر موضوع رفاه اقتصادی یا اقتصاد سیاسی بین‌المللی هستند، به دیگر موضوعات غیرنظامی مانند دغدغه‌های محیط زیست بین‌الملل نیز توجه دارند.

۷. نئولیبرال‌ها نهادها و رژیم‌ها را نیروهایی مهم در روابط بین‌الملل می‌دانند. نئورئالیست‌ها معتقدند نئولیبرال‌ها تأثیر رژیم‌ها و نهادها بر رفتار دولت را بیش از حد بزرگ جلوه می‌دهند. نئولیبرال‌ها ادعا می‌کنند که رژیم‌ها و نهادها هم‌کاری را تسهیل می‌سازند. آن‌ها غالباً به‌منزله کاتالیزور در ایجاد ائتلاف بین بازی‌گران دولتی و غیردولتی عمل می‌کنند. نئورئالیست‌ها می‌گویند که رژیم‌ها تأثیرات محدودسازندهٔ آنارشسی بر هم‌کاری را کاهش نمی‌دهند.

۸. از نظر نئولیبرال‌ها مسألهٔ اصلی این است که چگونه می‌توان هم‌کاری را در نظام بین‌الملل آنارشیک و رقابت‌جو تقویت و حمایت کرد. از نظر نئورئالیست‌ها مهم‌ترین مسأله این است که چگونه می‌توان در این نظام بقای خود را تضمین کرد. (Grieco, 2000, pp.805- 825/ Baldwin, 1993, 4-8/ Lamy 2005, 215)

۹. نئورئالیسم واحد تحلیل را دولت و ساختار در نظر می‌گیرد، و نئولیبرالیسم واحد تحلیل را فرد و گروه قرار می‌دهد.

به رغم تفاوت در رویکردها، نئورئالیست‌ها و نئولیبرال‌ها در شناخت‌شناسی اشتراک دارند و فرضیه‌های مشترکی دربارهٔ انسان، دولت و نظام بین‌الملل دارند. به گونه‌ای هر دو رویکرد در مفروضات زیر با یک‌دیگر سهیم‌اند:

۱. هرچند در گذشته رئالیسم کاربرد زور را ضروری تصور می‌کرد، لکن در مناظرهٔ نئو- نئو هیچ‌یک از دو رویکرد بر کاربرد زور تأکید نمی‌ورزند.

۲. با وجود این‌که لیبرال‌ها بازی‌گران روابط بین‌الملل را عوامل اخلاقی تصور می‌کنند، رئالیست‌ها آن‌ها را بیشینه‌ساز قدرت می‌دانند، ولی در مناظرهٔ نئورئالیسم و نئولیبرالیسم با تأکید آن دو بر بازی‌گران به‌منزلهٔ بیشینه‌سازهای ارزش‌ها، عملاً بُعد اخلاقی در تحلیل‌ها کم‌رنگ‌تر شده است.

۳. با وجود این‌که در مناظرهٔ اولیه میان لیبرالیسم و رئالیسم، موضوع محوری برای لیبرال‌ها بازی‌گران غیردولتی و برای رئالیست‌ها بازی‌گران رسمی حکومتی بود، لکن در مناظرهٔ نئو- نئو دولت بازی‌گر اصلی سیاست جهانی تلقی می‌شود.

۴. در گذشته مهم‌ترین ویژگی سیاست خارجی از منظر رئالیسم وجود تعارض و از منظر لیبرالیسم هم‌کاری بود، ولی در مناظرهٔ میان نئورئالیسم و نئولیبرالیسم بر هم‌کاری و تعارض تأکید می‌شود. (قوام، ۱۳۸۴، ۹۸)

هم‌کاری و تعارض از منظر نئورئالیسم و نئولیبرالیسم

از نظر رئالیست‌ها آنارشی، رقابت و تعارض را در میان دولت‌ها رشد می‌دهد و مانع اراده آن‌ها در جهت هم‌کاری حتی در هنگامی می‌شود که منافع مشترکی دارند. در نظام آنارشیک بین‌الملل امکان هم‌کاری بسیار محدود است. با وجود این که دولت‌ها ممکن است از هم‌کاری و هم‌گرایی سود اقتصادی ببرند، اما عواید اقتصادی تحت الشعاع منافع سیاسی قرار می‌گیرد. دولت‌ها همواره از چگونگی توزیع عواید ناشی از هم‌کاری نگرانند و می‌ترسند که دیگران بیش‌تر از آن‌ها از هم‌کاری سود ببرند. بنابراین به رغم آن که ممکن است دستاوردی مطلق ناشی از هم‌کاری زیاد باشد، اما برای آن‌ها آنچه اهمیت دارد دستاورد نسبی است که اگر به زیان آن‌ها باشد، مانع از هم‌کاری یا تداوم آن خواهد شد. پس این آنارشی است که در میزان هم‌کاری محدودیت ایجاد می‌کند. (Griffiths, 1992, 83)

رئالیست‌ها هم‌چنین این استدلال را مطرح می‌کنند که نهادهای بین‌المللی قادر نیستند آثار محدودکننده آنارشی بر هم‌کاری میان دولت‌ها را تخفیف دهند. آن‌ها تحلیلی بدبینانه از چشم‌اندازهای هم‌کاری بین‌المللی و توانایی‌های نهادهای بین‌المللی به دست می‌دهند (Gilpin, 1986, 304). در مقابل نئولیبرال‌ها استدلال می‌کنند که نهادهای بین‌المللی می‌توانند به هم‌کاری میان دولت‌ها کمک کنند. آن‌ها معتقدند که حتی اگر این باور رئالیست‌ها صحت داشته باشد که آنارشی اراده دولت‌ها برای هم‌کاری را در فشار قرار می‌دهد، با وجود این دولت‌ها می‌توانند با یک‌دیگر کار کنند و به ویژه می‌توانند این کار را به کمک نهادهای بین‌المللی انجام دهند. نئولیبرال‌ها در مورد هم‌کاری بر این باور اند که دولت‌ها کنش‌گرانی خودمحورند. نئولیبرال‌ها استدلال می‌کنند که دولت‌ها در پی به حداکثر رساندن منافع فردی مطلق خود هستند و نسبت به منافی که دولت‌های دیگر کسب می‌کنند، بی‌تفاوتند. بر اساس این نظریه، فریب‌کاری بزرگ‌ترین مانع هم‌کاری در میان دولت‌های منطقیاً خودخواه است. اما نهادهای بین‌المللی می‌توانند به دولت‌ها کمک کنند تا بر مانع موجود بر سر راه اقدام مشترک غلبه کنند. (Grieco, 2000, 805-807)

جوزف گریگو از پژوهش‌گران نئورئالیست که بر مفهوم منافع نسبی و مطلق تمرکز دارد، ادعا می‌کند که دولت‌ها به افزایش قدرت و نفوذ (منافع مطلق) خود علاقه دارند، و بنابراین با دیگر دولت‌ها یا بازی‌گران در این نظام هم‌کاری می‌کنند تا قابلیت‌های

خود را افزایش دهند. با وجود این، او معتقد است که دولت‌ها نگران آن هستند که سایر دولت‌ها در هر اقدام هم‌کاری جویانه تا چه اندازه قدرت و نفوذ (منافع نسبی) به دست می‌آورند. این وضعیت می‌تواند تفاوت برجسته بین نئولیبرال‌ها و نئورئالیست‌ها را نشان دهد. نئولیبرال‌ها ادعا می‌کنند که وقتی دولت‌ها نتوانند از قوانین پیروی کنند و برای تامین امنیت ملی خود به تقلب روی آورند، هم‌کاری نمی‌تواند موثر باشد. نئورئالیست‌ها معتقدند که بر سر راه هم‌کاری بین‌المللی دو مانع وجود دارد: تقلب و منافع نسبی بازی‌گران دیگر. به علاوه، وقتی دولت‌ها نتوانند به قوانینی که هم‌کاری را تشویق می‌کند پایبند بمانند، سایر دولت‌ها ممکن است اقدامات چندجانبه را رها کرده و به‌طور یک‌جانبه عمل کنند. اگر شرکت‌کنندگان دریابند که سایر دولت‌ها از این ترتیبات بهره‌بیش‌تری می‌برند، احتمال این‌که تلاش‌های هم‌کاری جویانه را ترک کنند، افزایش می‌یابد. مسأله اساسی طبق نظر گریگو و دیگران که دیدگاه نئورئالیستی مشترکی دارند این نیست که آیا همه گروه‌ها از هم‌کاری سود می‌برند یا خیر، بلکه این است که اگر هم‌کاری صورت گیرد چه کسی بیش‌تر سود می‌برد. (Lamy, 2005, 210)

توجه نئورئالیست‌ها به مسأله منافع‌های نسبی برای هم‌کاری، براین بینش مبتنی است که دولت‌ها در وضع مبتنی بر آناشری نسبت به بقای خود به‌منزله کنش‌گران مستقل هراسانند. طبق نظر آن‌ها دولت‌ها نگرانند که احتمالاً دوستان امروز به دشمنان فردا در جنگ بدل شوند، و هراس دارند که دستاوردهای منافع‌های مشترک که در وضع حاضر به نفع یک دوست است احتمالاً در آینده دشمن بالقوه خطرناک‌تری را به‌وجود آورد. در نتیجه دولت‌ها باید به منافع‌هایی که یاران خود می‌برند، توجه جدی داشته باشند. نولیبرال‌ها به تهدید جنگ ناشی از آناشری بین‌المللی توجه نمی‌کنند و این کار به آن‌ها اجازه می‌دهد موضوع منافع‌های نسبی را نادیده بگیرند و چنین فرض کنند که دولت‌ها فقط در آرزوی منافع مطلق هستند. در عین حال، با چنین کاری آن‌ها موفق نمی‌شوند منبع اصلی ممنوعیت‌های دولت‌ها در زمینه هم‌کاری بین‌المللی را مشخص سازند. (Grieco, 2000, 805-807)

نئولیبرال‌ها معتقدند که رئالیست‌ها در دست کم گرفتن امکانات هم‌کاری بین‌المللی و ظرفیت‌های نهادهای بین‌المللی برخطا هستند. آن‌ها مدعی‌اند که نهادها می‌توانند به دولت‌ها برای کارکردن با یک‌دیگر کمک کنند. بنابراین، نئولیبرال‌ها معتقدند که چشم‌انداز هم‌کاری بین‌المللی بهتر از آن چیزی است که رئالیست‌ها نشان می‌دهند

(Keohane, 1984, 9-16). نئولیبرال‌ها ابتدا این نکته را مورد ملاحظه قرار می‌دهند که دولت‌ها در شرایط آنارشسی اغلب با مخلوطی از منافع و به ویژه با وضعیت‌هایی روبه‌رو هستند که می‌توان آن را با بازی «معمای زندانی»^۱ توضیح داد. در این بازی هر دولت هم‌کاری متقابل را بر عدم هم‌کاری متقابل ترجیح می‌دهد، اما هم‌چنین فریب‌کاری موفق را بر هم‌کاری متقابل و کنار کشیدن متقابل را بر قربانی شدن به علت فریب‌کاری طرف مقابل ترجیح می‌دهد.

به هر حال، نئولیبرال‌ها تأکید می‌کنند که اغلب نیروهای جبران‌کننده وجود دارد؛ نیروهایی که سبب می‌شوند دولت‌ها به وعده‌های خود عمل کنند و، بنابر این معمای زندانی را حل کنند. آنان می‌گویند احتمال دارد دولت‌ها به صورت مشروط هم‌کاری کنند؛ یعنی هر کدام به قول‌های خود تا وقتی پایبند بماند که یاران او چنین کنند. آنان هم‌چنین معتقدند که اگر معمای زندانی بسیار زیاد تکرار شود، احتمال هم‌کاری مشروط در این بازی بیش‌تر است، زیرا دولت‌هایی که در تعامل‌های میان خود مکرر از شیوه‌ای استفاده می‌کنند که سودمندی یا زیان‌باری متقابل دارد، احتمالاً در می‌یابند که برای آن‌ها هم‌کاری متقابل بهترین راهبرد بلندمدت است. سرانجام چنان‌چه هزینه‌های مراقب بودن به هنگام هم‌راهی با یک‌دیگر و مجازات کردن فریب‌کاران کم‌تر از منافع اقدام مشترک باشد، هم‌کاری مشروط برای دولت‌ها جذاب‌تر خواهد بود. بنابر این،

1. Prisoner's Dilemma

در نظریه بازی، این نوعی بازی با حاصل جمع غیرصفر است که در آن دو کنش‌گر هر کدام می‌کوشند با هم‌کاری دیگری یا لو دادن او امتیاز بگیرند. در این بازی فرض بر آن است که هر کنش‌گر (زندانی) خودنگر است، یعنی می‌کوشد با کم‌ترین توجه به وضعیت خوب برای دیگران نفع خود را به حداکثر برساند. بازی معضل زندانی تحت سلطه لو دادن طرف دیگر است. بنابراین تنها تعادل ممکن آن است که همه کنش‌گران کوتاه بیایند. یعنی صرف نظر از رفتار طرف مقابل هر بازیگر همیشه با کنار کشیدن بیشترین پاداش را می‌گیرد. زیرا در هر یک مورد از بازی سودمندی کنار کشیدن بیشتر از همکاری است. این تعادل به بهینگی یا مطلوبیت پارتو منجر نمی‌شود. در وضعیت معمای زندانی تکرار شونده هر بازیگر فرصت دارد دیگری را به واسطه همکاری نکردن تنبیه کند. بنابراین درجه همکاری افزایش می‌یابد. (برای مطالعه بیش‌تر در این زمینه رجوع کنید به:

- Little, R. (2005), "International Regimes" in Baylis & Smith, *The Globalization of World Politics*, Oxford University Press, P. 379
- Deutsch, k. w (1968), *The Analysis of International Relations*, Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall, P. 120.
- Stein, A. (1983), "Coordination & Collaboration in an Anarchic world", in Krasner, (ed.), *International Regimes*, Ithaca, NY: Cornell University Press, PP. 120- 24.

احتمال دارد علی‌رغم وجود آنارشی و منافع به‌هم‌آمیخته، هم‌کاری مشروط در میان دولت‌ها از طریق راهبردهای معامله به مثل، افق‌های زمانی گسترش یافته و هزینه‌های کاهش یافته مراقبت و مجازات پدیدار شود (Keohane, 1984, 66-69 and Axelrod / Keohane, 1985, 231)

بدین ترتیب، بر اساس روی‌کرد انتخاب عقلانی، احتمال دارد دو رشته تفکر دربارهٔ روابط بین‌الملل با یک‌دیگر متحد گردند که گرچه در گذشته مخالف یک‌دیگر نبوده‌اند، اما از هم‌دیگر متمایز بوده‌اند. مخالفت نوعاً در تقسیم دو ارزشی تعارض / هم‌کاری بیان شده است. در تاریخ نظریهٔ جدید روابط بین‌الملل به‌طور گسترده پذیرفته شده که یک قلمرو حیات بین‌المللی وجود دارد که ذاتاً خصوصیت تعارضی دارد، و قلمرو دیگری نیز وجود دارد که ذاتاً بیش‌تر مبتنی بر هم‌کاری است. به علاوه، از این فرض چنین استنباط شده است که این دو قلمرو حیات بین‌المللی دو شکل تحلیل متداول بسیار متفاوت را (از دیدگاه مطالعات مربوط به تعارض) لازم یا (از دیدگاه مطالعات مربوط به هم‌کاری) ممکن می‌گردانند. گرایش رئالیستی بر دیدگاه اول مسلط است و گرایش شکل‌های مختلف لیبرالیسم بر دیدگاه دوم مسلط بوده است. برعکس در ادبیات اخیر، هر دو مورد یعنی تعارض و هم‌کاری را می‌توان با یک دستگاه منطقی توضیح داد (Axelrod, 1981). به علاوه، اکنون چنین درک می‌شود که تفاوت‌های بین دو شاخهٔ فوق، عامل‌های تعیین‌کنندهٔ مربوط به وضعیت را منعکس می‌سازند نه عامل‌های تعیین‌کنندهٔ مربوط به ساختار را. (Kratochwil / Ruggie, 2000, 759- 760)

بنابر این، از منظر نئولیبرالیسم چارچوب‌های سیاسی دموکراتیک به این دلیل که روابط بین‌الملل را تنها در چارچوب دور باطل امنیت و گرد آوردن قدرت به تصویر نمی‌کشند، فضای لازم را فراهم می‌کنند تا کانال‌های چندگانه در سطح دولتی و در سطح غیردولتی ایجاد شوند. این چندگانگی کانال‌های ارتباطی در نهایت نقاط فزون‌تر ارتباطی بیش‌تر را در سطح جهانی و منطقه‌ای برای حرکت به سوی هم‌کاری و حل و فصل اختلافات از طریق افزایش امنیت دوجانبه یا چندجانبه فراهم می‌کند. چارچوب‌های داخلی دموکراتیک استعداد بیش‌تری برای تسهیل هم‌کاری بازی‌گران بین‌المللی از خود نشان می‌دهند؛ چراکه اشتراک هنجاری بین بازی‌گران را سبب می‌شود، و این خود به معنی کاهش تمایز بین منافع بازی‌گران و رفتارهای آنان در سطح منطقه‌ای و جهانی است (Wendt, 1995, 71). هرچه کانال‌های ارتباطی بین

بازی‌گران بیش‌تر شود، یعنی نقاط ارتباطی افزایش یابد (این امر در بستر ساختارهای دموکراتیک داخلی امکان‌پذیر است)، فرایند یادگیری اجتماعی و شکل‌گیری هویت هم‌سو نیز سریع‌تر صورت می‌گیرد (Puchala, 1987, 189). از این روی تأکید بر حاکمیت مفاهیم دموکراتیک در ساختارهای سیاسی حاکم است که این تکثرگرایی در داخل را قوام می‌بخشد، و ساختارهای تکثرگرا در جوامع متفاوت با منافع متفاوت به علت ویژگی خاصی چون امکان رشد کارگزاران و نهادهای غیردولتی شکل می‌گیرد. پس، امکان یک‌جانبه‌گرایی در ساختار حکومتی به علت فشارهای برآمده از این نهادهای غیردولتی کاهش می‌دهند. تنوع و تعدد نقاط آغاز گفت‌وگو در داخل کشور، در نهایت به نقاط ایجادگر تعامل بیش‌تر در بین بازی‌گران منجر می‌گردد، و در این حالت فرایند هم‌کاری امکان‌پذیر می‌شود، و اصولاً در بستر این فرایند است که تصورات هویت‌های هم‌سو بین بازی‌گران افزایش می‌یابد. در این صورت است که به جهت تعریف نزدیک‌تر به یک‌دیگر از پدیده‌ها و واقعیات حاکم بر روابط بین‌الملل ضرورت کم‌تری برای استفاده از قدرت نظامی برای حل و فصل معضلات به چشم می‌خورد، و نگاه عمیق‌تری به مشارکت و هم‌کاری برای تحقق امنیت از طریق عادت موافقت حاصل می‌گردد.

زمانی که دولت‌ها با آگاهی از منافع مشترک و ارزش‌های مشترک عمل کنند، به یک‌دیگر مرتبط می‌شوند. حضور گسترده بازی‌گران در نهادهای بین‌المللی و پذیرش ارزش‌ها و هنجارهای جهانی، ایجاب می‌کند که نیاز به هم‌کاری‌های همه‌جانبه افزایش یابد. نقش وسیع‌تر بین‌المللی طبیعتاً منجر به این می‌گردد که موضوعات مورد دغدغه کشورهای افزایش یابد، و تنوع و تعدد موضوعات به لحاظ گستره موجب می‌گردد که تمامی موضوعات از اهمیت و ارزش والا برخوردار گردند. این بدان مفهوم است که تمایز بین «سیاست سفلی»^۱ و «سیاست والا»^۲ به شدت کاهش می‌یابد. در این صورت تأکید بر ماهیت‌های صرفاً نظامی به منزله اولویت والا اهمیت خود را از دست می‌دهد و موضوعات ماهیت سلسله‌مراتبی خود را از دست داده، و تماماً از دیدگاه نظامی-امنیتی مورد توجه قرار می‌گیرد؛ بلکه آن‌ها با توجه به شرایط از اهمیت برخوردار می‌گردند. فقدان سلسله‌مراتب در اهمیت دادن به موضوعات و موقعیتی بودن اهمیت موضوعات، شرایط

1. Low Politics
2. High Politics

هم‌کاری را گسترش می‌دهد؛ به گونه‌ای که در عین وجود تعارض در یک‌سو، می‌توان در سوی دیگر شاهد تلاش برای گسترش هم‌کاری بود. (دهشیار، ۱۳۸۲، ۹۵۹-۹۶۲)

در مجموع، این نکات برای تداوم هم‌کاری‌ها مهم اند:

- درجه نهادینگی در هر حوزه موضوعی (منظور درجه انتظارات متقابل در قالب وجود قواعد مشخص و درجه توان نهاد در تغییر قواعد خویش است)؛
- درجه تقابل منافع تا مشخص شود کنش‌ها تا چه حد بر تصور وجود دستاوردهای مطلق مبتنی هستند؛
- پیش‌بینی‌پذیری آینده تا بتوان نسبت به تداوم تعاملات اطمینان داشت.

- اعمال اصل «عمل متقابل»^۱ که به شکل یک بازی بلندمدت می‌تواند هزینه‌تقلب و مزایای هم‌کاری را نشان دهد و از این طریق هم‌کاری را ممکن سازد. (Axelrod/ Keohane, 1993, 87- 95, 113)

روی‌کرد نئورئالیسم و نئولیبرالیسم در قبال اتحادها

ادبیات سنتی اتحاد بر دو پرسش کلیدی متمرکز شده است: چرا اتحادها شکل می‌گیرند و چگونه خودشان را حفظ می‌کنند. اما مسأله اساسی که کم‌تر مورد توجه قرار گرفته، این است که اتحادها چگونه خود را با شرایط استراتژیک در حال تغییر هماهنگ می‌کنند. (Ward, 1982, 18)

اتحادها درباره ساختار سیاسی و نظامی نظام بین‌المللی، ابعاد ژئوپلیتیکی روابط دولت‌ها، توزیع دوستی و دشمنی، و توزیع امکانات نظامی، مطالب بسیاری در اختیار می‌گذارند. از اتحاد نیز مانند تکنولوژی می‌توان برای غلبه بر فاصله و موانع جغرافیایی بهره گرفت. اتحادها در ساختار نظام و حیطه انتخابی که این نظام ارائه می‌کند، نقشی محوری دارند؛ برای مثال، این نقش می‌تواند از طریق توزیع قدرت و سازوکارهای توازن قوا جامعه عمل بپوشد.

اتحاد عناصر هم‌کاری و تعارض را با یک‌دیگر ترکیب می‌کند. آن‌ها دربرگیرنده هم‌کاری‌های بین‌دولتی هستند، ضمن این که بر تعارضات موجود یا بالقوه بین یک یا چند کشور دیگر نیز تأثیر می‌گذارند. (Snyder, 1990, 103- 123)

رفتار هم‌کاری جویانه می‌تواند رسمی یا غیررسمی باشد. زمانی دو کشور به صورت غیررسمی نسبت به یک‌دیگر متعهد هستند که به شیوه‌ای مشابهی با یک بازی‌گر بین‌المللی ثالث برخورد کنند. اگر کشورها بدون یک توافق رسمی در قبال سایر بازی‌گران و مسایل با یک‌دیگر هم‌کاری کنند، در «ائتلاف» با یک‌دیگر به سر می‌برند. معمولاً اتحادها را با دست کم دو شاخصه تعریف می‌کنند: اولاً آن‌ها پیمان‌هایی مکتوب و رسمی هستند، و ثانیاً موافقت‌نامه‌هایی برای هم‌کاری در امور امنیتی یا نظامی اند (Holsti / Hopmann/ Sullivan, 1973, 4). به‌طور خلاصه، اتحادها دربرگیرنده هم‌کاری رسمی کشورها برای مدت زمانی محدود و معین در قبال دشمن ادراکی یا معضل امنیتی مشترک آن‌ها است. مهم‌ترین مشخصه اتحادها این است که آن‌ها انتظارات مشترکی در میان اعضا، خصوصاً نحوه رفتاری که باید در قبال یک‌دیگر در پیش گیرند به وجود می‌آورند.

طیف گسترده‌ای از انگیزه‌ها در پس خط مشی کشورها در مورد اتحاد با سایرین قرار دارد... به‌طور کلی علت عمده متعهدشدن واحدهای سیاسی به یک‌دیگر، احساس نیاز مشترک، ایجاد بازدارندگی، حفظ امنیت و تحقق هدف‌ها و منافع ملی از طریق ترکیب توانایی‌هاست. معمولاً مقصود اصلی دولت‌هایی که به اتحادهای رسمی می‌پیوندند، کسب منافع و امکانات بیش‌تر و نیز آسیب‌پذیری کم‌تر است؛ وضعیتی که قبل از پیوستن به ائتلاف‌های مزبور به سادگی میسر نبوده یا تأمین آن‌ها به کلی غیر ممکن بوده است.

اتحاد را می‌توان به‌منزله «یک عمل‌کرد ضروری توازن قدرت‌ها که در نظامی چند دولتی عمل می‌کند به حساب آورد» (Morgenthau, 1965, 181). اتحادها عمل‌کردهای گوناگونی دارند: بازداشتن کشوری به‌خصوص یا اتحادهای دیگر که ممکن است هدف کسب برتری منطقه‌ای یا جهانی را دنبال کنند و حفظ نظام بین‌المللی با برپایی یک «الگوی باثبات، قابل پیش‌بینی و بی‌خطر» (Osgood, 1968, 22). برخی استدلال می‌کنند که ایدئولوژی مشترک عامل مهمی در تشکیل اتحادها بوده است که ابتدا به‌منزله کاتالیزور و سپس به صورت تحکیم‌کننده اتحاد دو یا چند متحد درآمده است (Ibid. 20). اما نظریه غالب این است که ایدئولوژی ممکن است بر انتخاب متحدان تأثیر داشته باشد، اما عامل ایدئولوژی به خودی خود باعث ایجاد اتحاد بین دو رقیب یا روابط خصمانه بین دو کشور با ایدئولوژی مشابه نمی‌گردد.

تشکیل یک اتحاد مبتنی بر اصل و قانون نیست، بلکه اتحادها به علل ناشی از شرایط ویژه تشکیل می‌شوند. اگر کشورها بتوانند بدون تحمل فشار تعهدات به اهداف خود دست یابند، در صورت عقلایی بودن، همین کار را خواهند کرد. بنابراین، اتحادها بر پایه مجموعه‌ای از منافع کشورها شکل می‌گیرند. این منافع ممکن است مکمل یا مشابه یک‌دیگر باشند، اما دست‌یابی به آنان نیازمند هماهنگی کشورهاست. (بوث و دیگران، ۱۳۸۵، ۲۴۲ و ۲۴۳)

مسئله اصلی شرکت در بازی اتحادها این است که آیا باید وارد اتحاد شد یا نه؛ آن‌گاه در صورت وارد شدن چه سیاست‌هایی را باید در پیش گرفت تا انسجام اتحاد حفظ شود. در طول تاریخ علت اصلی ورود کشورها به اتحادها، میل به انباشتن قدرت بوده است. اتحادها به کشورها این فرصت را می‌دهند تا با افزودن امکانات نظامی دیگران به امکانات نظامی خود بیفزایند. اتحاد به منزله یک استراتژی سیاست خارجی، مولفه اصلی توازن قوا بوده است. هدف توازن قوا در وهله اول بازدارندگی است؛ بازداشتن مخالفین از دست زدن به رفتاری خاص (معمولاً جنگ)؛ چون امکانات نظامی اتحاد با امکانات دشمن برابر و یا فراتر از آن است، بازدارندگی برای حفاظت طرف‌های ثالث در مقابل حمله بستگی به اعتبار آن دارد. اعتبار هم بستگی به توانایی‌های یک دولت و اراده استفاده از آن توانایی‌ها دارد. اتحادها با پیش‌بینی کردن سیاست بین‌الملل به این اعتبار می‌افزایند. از لحاظ توانایی، اتحادها به طرف‌های ثالث (حریف) نشان می‌دهند که باید از حاصل جمع قدرت اتحاد حساب ببرند، عزم و اراده اتحادها نیز از طریق فعالیت‌هایی چون امضای پیمان‌ها نشان داده می‌شود. یک پیمان سعی دارد این نکته را به حریف تفهیم کند که «این کشور متحد من است، اگر به آن حمله کنی، با من هم طرف خواهی بود.» ایده دفاع جمعی هسته اصلی سیستم اتحاد امریکایی دوره پس از جنگ جهانی دوم محسوب می‌شد؛ این ایده در سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو) عینیت یافت. (Snyder, 1984, 461- 496)

رنالیسم کلاسیک و نئورنالیسم استدلال می‌کنند که ساختار دولت‌ها در مقابل قدرت‌های دیگر موازنه ایجاد می‌کنند؛ به عبارت دیگر، دولت‌ها هنگامی در مقابل صدمات بالقوه پدیدآمده از سوی یک قدرت محسوس موازنه پدید می‌آورند که آن مقاصد، تهدیدکننده به نظر آیند. تغییر در قدرت یا تغییر در تهدید که اتحاد برای مقابله با آن پدید می‌آید، باعث می‌شود که اتحاد برای تغییر یافتن، تحت فشار قرار بگیرد.

تقریباً همه رتالیست‌ها با این برداشت موافقت می‌کنند که تهدید برای پیدایش اتحاد لازم است، ولی کافی نیست. انسجام هر اتحاد تقریباً می‌تواند به اهمیت موجودیتش وابسته باشد؛ زیرا اتحادها برحسب از دست دادن آزادی عملشان و منابع واقعی که به نیازهای اتحاد اختصاص می‌یابد، پرهزینه هستند. بدون وجود این احساس که شرکت در اتحاد ارزشمند است، اعضا منافع فردی را تابع منافع گروهی نخواهند کرد، و این امر انسجام و طول عمر اتحاد را کاهش می‌دهد. به عبارت ساده‌تر، هر چه تهدید و قدرتی که باید در مقابل آن موازنه ایجاد کرد، زیاده‌تر باشد، انسجام اتحاد نیز بیش‌تر خواهد بود (Walt, 1987, 17-26). وقتی تهدید، خواه به سبب تغییر در موازنه خواه به علت تغییر در بینش متحدان از بین برود، چه پدید خواهد آمد؟ پاسخ نئورئالیستی آشکار است: کاهش آشکار خطر برای یک اتحاد آن را تضعیف کرده، و سبب فروپاشی آن می‌شود. چنین امری این‌گونه واقع می‌شود که نیروهای به هم پیونددهنده اتحاد تضعیف می‌شود، و در نتیجه قاطعیت اعضا برای از خود گذشتگی از بین می‌رود. در واقع، انسجام به خطر خارجی وابسته است و با کاهش تهدید، آن نیز نقصان می‌یابد. (Holsti/ Hopmann/ Sullivan, 1973, 17)

اما از منظر نئولیبرالیسم که بر نهادهای بین‌المللی تأکید دارد، اتحادها را باید به منزله بخشی از روابط وسیع چندسطحی و چندجنبه‌ای در میان دولت‌های عضو ببینیم که بر هنجارها و قواعد ضمنی آشکاری استوار هستند؛ همان‌گونه که جامعه‌شناسان سازمان‌ها را نه به منزله سیستم‌های بسته‌ای که تعامل اندکی با محیط خود دارند، بلکه به منزله سیستم‌های بازی نگاه می‌کنند که با محیط سازمانی خود در تعاملند و بر آن اثر می‌گذارند. بنابر این، نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی را بخشی از مجموعه وسیع‌تر روابط بین بازی‌گران دولتی و غیردولتی می‌بینند. این مباحث هم از ادبیات رژیم و هم از نهادگرایی نئولیبرال بهره می‌جوید. رابرت کوهن نهادها را این‌گونه توصیف می‌کند: «مجموعه مرتبگی از قواعد و هنجارها که در مکان و زمان قابل تشخیص هستند.» وی رژیم‌ها را نیز این‌گونه تعریف می‌کند: «نهادهای به‌خصوصی که در بردارنده بازی‌گران دولتی و فرادولتی اند و برای مسائل ویژه در روابط بین‌الملل به کار می‌روند.» کوهن هم‌چنین معتقد است که «این امر با توجه به ضعف نظریه رتالیستی و نئورئالیستی در برخورد با اتحادها به منزله نهادها یا رژیم‌ها، پیشرفت محسوب می‌شود. نظریه‌پردازان باید از این حقیقت که اتحادها نهادها هستند و تداوم و تواناییشان (میزانی

که دولت‌ها در مقابل اتحادها متعهد می‌شوند حتی زمانی که پای هزینه‌ها هم در کار باشد) تا حدودی به خصوصیات نهادی آن‌ها مرتبط است، بهره جویند.»

یک مسأله کلیدی ادبیات نئولیبرال آن است که اتحادها مزایای بسیاری برای اعضای خود دارند که ممکن است از هدف ابتدایی بر اساس آن نیز دوام بیش‌تری پیدا کنند. بنابر این، یکی از ویژگی‌های متغیر هر رژیم نهادینه‌سازی آن است؛ یعنی میزانی که هنجارها و رویه‌هایش در درون یک ساختار و فرایند به‌خصوص متشکل می‌شود.^۱ شرکت‌کنندگان در رژیم می‌توانند رژیم‌ها یا اتحادها را فراتر از مقاصد اولیه‌اش گسترش دهند، و وسعت ترتیبات هم‌کاری را اصلاح، یا وظایف جدیدی را اتخاذ، و یا اهداف قدیمی را حذف کنند. آن‌ها چنین کاری را هم از طریق ارائه اهداف و مقاصد جدید، و هم با افزودن عناصر جدید انجام می‌دهند. از منظر نهادگرایان نئولیبرال این فرآیند سازگاری، یک ویژگی کلیدی است. (مک کالا، ۱۳۷۸، ۱۳۶-۱۳۸)

روی‌کرد نئولیبرالیسم و نئورئالیسم در قبال رژیم‌های بین‌المللی

منظور از نهادهای بین‌المللی الگوهای عادی در رویه‌های دو و چندجانبه است که رفتار پذیرفتنی را تعریف می‌کنند. این اصطلاح با مفهوم رژیم‌های بین‌المللی پیوند دارد، و گاه این دو به یک معنا به کار می‌روند. (Lepgold/ Nincic, 2001, 142). رژیم بین‌المللی عبارت است از: «اصول، هنجارها، قواعد و رویه‌های تصمیم‌گیری که انتظارات و خواسته‌های بازی‌گران براساس آن‌ها به هم نزدیک شده و در یک محدوده مفروض و مشخص هماهنگ می‌شود.» (Krasner, 1983, 356)

بر این اساس، چهار مولفه اصلی یک رژیم عبارتند از:

۱. اصول؛ مجموعه بیانات و اظهارات منسجم و تئوریک درباره چگونگی عمل‌کرد جهان؛

۱. همین ویژگی، ناتو را از سایر اتحادها متمایز می‌کند؛ اتحادهای سنتی برخلاف ناتو؛ فرمها و آیین خود را فراتر از دفاع متقابل گسترش نمی‌دهند. اما ویژگی نهادینه‌سازی می‌تواند توضیح دهد که چرا ناتو، یک مورد ناسازگار با نئورئالیسم است. ناتو در محوریت یک رژیم امنیتی - آنتلاتیک قرار دارد؛ این رژیم برگرد یک تعهد بازدارندگی گسترش یافته آمریکا، دفاع پیش‌تازدر اروپا، همزیستی سیاسی با اتحاد شوروی سابق و سپس روسیه و تعهدات عظیم نظامی آمریکا استوار است. روابط پیچیده ناتو با اعضایش و تراکم سازمانی و موضوعی ناتو آنرا به وسیله ای مناسب برای کاربرد تئوری نئولیبرالیستی تبدیل می‌کند.

۲. هنجارها؛ معیارهای کلی رفتار را مشخص می‌سازند و حقوق و تعهدات دولت‌ها را شناسایی می‌کنند. (منظور از معیارهای رفتاری، قاعده‌مند کردن رفتار به معنی ایجاد الگو است: «الگوهای رویه‌ای، الگوهای متابعت از قواعد و الگوهای انتظارات»؛ وجه مشترک ترتیبات مزبور این است که آن‌ها نه برای اجرای یک دسته توافقات وضع شده‌اند، بلکه برای برقراری انتظارات، با ثبات متقابل درباره الگوهای رفتاری دیگران به وجود آمده‌اند. (Keohane, 1984, 89)

۳. قواعد؛ در مقایسه با اصول و هنجارها در سطح پایین‌تری از کلیت قرار دارند و اغلب به این منظور طرح می‌شوند که تعارضاتی را که بین اصول و هنجارها وجود دارد، برطرف کنند.

۴. رویه‌های تصمیم‌گیری؛ به معنی دستورالعمل‌هایی برای رفتارهای مشترک در محدوده مورد نظر است.

منظور از نزدیک شدن و هم‌گرایی خواسته‌ها و انتظارات نیز این است که رژیم‌ها امکان هم‌کاری میان دولت‌ها را به وجود آورده و استانداردهایی برای رفتار دولت‌ها پدید آورند که می‌تواند منافع مشترکی را برای آن‌ها پدید آورد. بنابر این، بسیاری از هماهنگی‌ها و هم‌کاری‌ها در عرصه جهانی نتیجه وجود و گسترش رژیم‌های بین‌المللی است که منافاتی با بقا و نقش محوری دولت‌ها و روابط قدرت در عرصه بین‌المللی ندارد. (Krasner, 1983, 358)

نئولیبرال‌ها و نئورئالیست‌ها مباحث عمده‌ای درباره نقش رژیم‌ها در نظام بین‌الملل مطرح ساخته‌اند. هر دو مکتب اذعان می‌کنند به رغم آن‌که نظام بین‌الملل از لحاظ ساختاری، آنارشیک است اما هیچ‌گاه آنومیک یا بدون قانون نبوده است. آن‌ها از این فرض نظری شروع می‌کنند که یک رژیم بیان‌گر واکنش بازی‌گران خردگرا است که درون ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل فعالیت می‌کنند. اما آنان به رغم این نقطه شروع مشترک به گونه‌ای پیش می‌روند که ارزیابی‌های نظری متفاوتی از رژیم‌ها به عمل می‌آورند.

برخی از رویکردهای مشترک و متفاوت این دو مکتب در مورد رژیم‌ها، به‌طور خلاصه به شرح زیرند:

فرضیه‌های مشترک

۱. دولت‌ها در یک نظام بین‌الملل آنارشیک عمل می‌کنند.
۲. دولت‌ها واحدهایی اند که مسئول شکل‌گیری رژیم‌ها هستند.
۳. دولت‌ها بازی‌گرانی منطقی و بسیط هستند.
۴. رژیم‌ها بر پایه هم‌کاری در نظام بین‌الملل ایجاد می‌شوند.
۵. رژیم‌ها نظم بین‌المللی را تقویت می‌کنند.

دیدگاه‌های متفاوت

نئولیبرالیسم:

۱. رژیم‌ها دولت‌ها را قادر به هم‌کاری می‌کنند.
۲. رژیم‌ها مصلحت عمومی را تقویت می‌کنند.
۳. رژیم‌ها وقتی بهتر توسعه می‌یابند که یک هژمون لیبرال آن‌ها را تقویت و حمایت کند.
۴. رژیم‌ها جهانی شدن و نظم جهانی لیبرالی را به پیش می‌برند.

نئورئالیسم:

۱. رژیم‌ها امکان هماهنگی را برای دولت‌ها فراهم می‌کنند.
 ۲. رژیم‌ها منافع متفاوتی را برای دولت‌ها به وجود می‌آورند.
 ۳. قدرت مشخصه اصلی شکل‌گیری و بقای رژیم است.
 ۴. ماهیت نظم جهانی به قواعد اصلی و هنجارهای رژیم‌ها بستگی دارد.
- بدین ترتیب، نئولیبرال‌ها از این فرضیه آغاز می‌کنند که رژیم‌ها باید بر مشکلاتی فائق آیند که ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل به وجود آورده است. آن‌ها برای فهم نظری این‌که چرا ساختار آنارشیک مانع شکل‌گیری رژیم‌ها است، از نظریه بازی که به معمای زندانی معروف شده کمک گرفته‌اند. بازی معمای زندانی این وضعیت را به صورت دقیق تشریح می‌کند، و نه تنها این نکته را توضیح می‌دهد که چرا محیط هرج و مرج آمیز مانع هم‌کاری می‌شود، بیان‌گر این نکته نیز است که کشورها به مزایای هم‌کاری نیز اذعان دارند. کشورها فقط به این دلیل نمی‌توانند با یک‌دیگر هم‌کاری کنند که تصور می‌کنند سایر کشورها از هم‌کاری سرباز خواهند زد. معمای زندانی بیان‌گر اهمیت شناسایی راه‌کاری است که بتواند همه بازی‌گران را قانع کند که خطر سرپیچی و

مخالفت وجود ندارد. نهادگرایان لیبرال معتقدند ایجاد رژیم‌ها بیان‌گر این است که چنین راه‌کاری باید وجود داشته باشد (Little, 2005, 371, 377-378). آن‌ها هم‌چنین زمانی که پیامدهای افول هژمونی را بررسی کردند، به این نتیجه رسیدند که هیچ دلیلی وجود ندارد که رژیم‌های مستقر و پایدار از بین بروند.

نهادگرایان نئولیبرال معتقدند که معمای زندانی درباره دشواری ایجاد هم‌کاری در نظام آنارشیک بین‌المللی اغراق کرده است. مفروض این بازی آن است که بازی فقط یک‌بار انجام می‌شود ولی در واقعیت به این دلیل که وضعیت در طول زمان ادامه خواهد داشت، می‌توان چنین معتقد بود که بازی بارها و بارها انجام می‌شود. «سایه آینده»^۱ بر روی بازی‌گران وجود خواهد داشت و بر محاسبات استراتژیک آن‌ها تأثیر خواهد گذاشت. چون بازی در موقعیت‌های آینده انجام خواهد شد، ارزش آن را دارد که با پذیرش خطر، استراتژی مبتنی بر هم‌کاری اتخاذ کرد تا بتوان به بهترین نتایج دست یافت. اگر همه دولت‌ها ترغیب شوند تا به شیوه مشابه عمل کنند، انگیزه زیادی برای روی‌گرداندن وجود نخواهد داشت. زیرا اگر کشوری روی‌گردانی کند، طبق اصل «تلافی»^۲ بقیه دولت‌ها نیز از آن تبعیت می‌کنند. پس با پذیرفتن این استدلال‌ها سازوکار عمده برای ایجاد یک رژیم و حمایت از آن، وجود هژمون نیست، بلکه اصل عمل متقابل است. بنابر این، نهادگرایان به طور روز افزون بر عواملی متمرکز شده‌اند که عمل متقابل را در درون سیستم تقویت می‌کند (Little, 2005, 380; Young, 1986, p. 116). بنابر این، رژیم‌های بین‌المللی جای‌گزین اصل عمل متقابل نمی‌شوند، بلکه در عوض آن را تقویت و نهادینه می‌کنند. رژیم‌ها موضع عدم هم‌کاری در بازی را از مشروعیت می‌اندازند و به این ترتیب آن را بسیار پرهزینه می‌سازند. (Axelrod/ Keohane, 1986, 250)

از منظر نهادگرایان، رئالیست‌ها نقش زیادی در فهم رژیم‌ها ندارند. تأکید رئالیست‌های کلاسیک بر ماهیت رقابت‌آمیز نظام بین‌الملل بیشتر به جای آن‌که تسهیل‌کننده باشد، مانع تشریح علت و چگونگی هم‌کاری دولت‌ها برای دستیابی به منافع پرسودی است که از ایجاد رژیم‌ها حاصل می‌گردد. به عقیده رئالیست‌ها، در

1. shadow of future

استعاره‌ای است که نشان می‌دهد تصمیم‌گیرندگان هنگام تصمیم‌گیری به آینده توجه دارند.

2. tit for tat

روی‌کرد نهادگرایی دو مشکل وجود دارد: نخست، رئالیست‌ها به این فرضیه حمله می‌کنند که فعالیت‌های یک هژمون در نظام بین‌الملل قابل مقایسه با نقش دولت است؛ دوم، رئالیست‌ها نمی‌پذیرند که رژیم‌ها نتیجه تلاش دولت‌ها برای غلبه بر فشارهای حاصل از رقابت در شرایط آنارشیک اند. براساس استدلال رئالیستی، رژیم‌ها در شرایطی شکل می‌گیرند که استراتژی‌های ناهماهنگ بتوانند برای ایجاد نتایج و دست آوردهای نسبی تعامل کنند. اما دیدگاه رئالیست‌ها کامل نیست، زیرا نمی‌تواند توضیح دهد که چرا دولت‌ها به اصول و هنجارهای شکل‌دهنده رژیم‌هایی که با آن‌ها مخالف هستند، پایبند می‌مانند. رئالیست‌ها همانند نهادگرایان برای توجیه این مشکل از نظریه بازی استفاده می‌کنند. آن‌ها بازی «تعارض جنسیت‌ها»^۱ را مطرح می‌کنند.

به باور رئالیست‌ها، این تحلیل (تعارض جنسیت‌ها) به ما کمک می‌کند تا دریابیم که چرا دولت‌ها در حالی که به دنبال تغییر قواعد تشکیل‌دهنده یک رژیم هستند، خود را با آن رژیم هماهنگ می‌سازند. دلیل ارائه شده این است که دولت‌ها در مرز یا «مطلوبیت پارتو»^۲ فعالیت می‌کنند. آن‌ها از این جهت به رژیم پایبند می‌مانند که در شرایط هماهنگی عمل می‌کنند و ناکامی در هماهنگی آن‌ها را به شرایطی با منفعت کم‌تر سوق می‌دهد. (Little, 2005, 380- 382)

اما از منظر نهادگرایان ضرورت ایجاد رژیم‌ها از این جهت به وجود می‌آید که همواره خطری در نظام آنارشیک بین‌الملل وجود دارد که استراتژی‌های رقابتی، استراتژی‌های مبتنی بر هم‌کاری را بی اثر خواهد ساخت. بنابراین، هدف آن‌ها

1. battle of sexes

- سناریوی این بازی یک زوج را در نظر می‌گیرد که تصمیم می‌گیرند تا با هم به تعطیلات بروند. مشکل این‌جاست که یکی از آن‌ها می‌خواهد به کوهنوردی برود و دیگری می‌خواهد از موزه‌های شهر دیدن کند. اما هر دوی آنها ترجیح می‌دهند با یکدیگر باشند تا این‌که به تنهایی به تعطیلات بروند. براساس مرز پارتو این زوج برای رسیدن به یک توافق ممکن است تصمیم بگیرند تا تعطیلات هفته خود را تقسیم کنند و وقتی را به شهر و وقت دیگر را به کوه اختصاص دهند. این نشان دهنده مطلوبیت پارتو است. رئالیست‌ها از تعارض جنسیت‌ها استفاده می‌کنند تا ماهیت هماهنگ‌سازی و ارتباط با قدرت را در مجموعه‌ای آنارشیک نشان دهند.

2. Pareto optimality

به موجب آن در یک مجموعه معین از تخصیص‌های بدیل و مجموعه‌ای از افراد یک حرکت از یک مجموعه بدیل به مجموعه دیگر می‌تواند دست کم وضع را برای یک فرد بهتر کند، بدون آن‌که برای هیچ فرد دیگری بدتر سازد.

جلوگیری از استراتژی‌های رقابت‌جویانه است. آن‌ها معتقدند که نهادها در روابط بین‌الملل می‌توانند از طریق کمک به حل مسائل جهانی و منطقه‌ای و تشویق هم‌کاری به جای مخاصمه تفاوت عمده‌ای را به وجود آورند. نهادگرایان نئولیبرال انتظار دارند که تعداد نهادها افزایش یابد و به تبع آن رفتار هم‌کاری‌جویانه نیز گسترش یابد و دولت‌ها به نقطه‌ای خواهند رسید که در می‌یابند اقدام یک‌جانبه یا محدودسازی رفتار هم‌کاری‌جویانه به حل یا کنترل مسائل مهم جهانی منتهی نخواهد شد.

بحث نظری پیرامون تداوم روابط فراآتلانتیک در چارچوب ناتو پس از جنگ سرد

پایان جنگ سرد تحولات گسترده‌ای را در عرصه بین‌المللی ایجاد کرد و بسیاری از روندها، ساختارها و نهادها را تغییر داد. برخی از نهادها نیز خود را با شرایط جدید تطبیق دادند. ناتو با تسهیل هم‌کاری و ایجاد چتر امنیتی برای اعضا موفق‌ترین نهاد امنیتی دوران جنگ سرد بود که توانست اهداف خود را تأمین کند. این سازمان در طول پنجاه سال جنگ سرد از مهم‌ترین ساختارهای امنیتی در منطقه اروپا - آتلانتیک به شمار می‌رفت، و علاوه بر موفقیت در بازدارندگی شوروی، اهداف دیگری را نیز تأمین کرد. ناتو محصول تحول ایجاد شده در دوران پس از جنگ جهانی دوم، ایجاد نظام دوقطبی و گسترش هژمونی امریکا بوده است. واقعیت‌های جدید ناشی از تغییر بازی‌گران اصلی، ساختار قدرت مبتنی بر این واقعیت‌های جدید را طلب می‌نمودند. ناتو به‌منزله یک اتحادیه موفق و موثر در عرصه بین‌المللی مورد توجه بسیاری از نظریه‌پردازان نئورئالیست و نئولیبرالیست بوده است. بسیاری از اتحادیه‌ها به علت عدم تطبیق با شرایط روز (بعد از فروپاشی شوروی) نتوانسته‌اند خود را با تغییرات تطبیق دهند و از بین رفته‌اند؛ هم‌چون پیمان ورشو. اما ناتو یک مورد استثنایی است که پایایی و تحول یک اتحادیه پس از تغییر بنیادین محیط استراتژیک و از بین رفتن فلسفه وجودی آن را شاهد هستیم. لذا تداوم و گسترش ناتو را می‌توان یکی از چالش‌های اساسی برای نظریه‌های روابط بین‌الملل دانست.

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، در مورد پیمان ناتو دو دیدگاه مطرح شد:
 (۱) انحلال پیمان ناتو هم‌چون رقیب دوران جنگ سردش پیمان ورشو (از منظر نئورئالیستی)؛

۲) تداوم ناتو و گسترش آن (از منظر نئولیبرالیستی) هرچند با قبول تغییراتی از جمله تغییرات جغرافیایی (تبدیل پیمان از حالت منطقه‌ای به پیمانی جهانی)^۱ و تغییرات موضوعی (یعنی پیمان حوزه فعالیت خود را از جهت‌گیری صرف نظامی به مسائل اقتصادی، نظامی و سیاسی گسترش دهد و کارکردهای جدیدی داشته باشد).^۲

الف) دیدگاه نئورئالیست‌ها

همان‌طور که گفته شد، نئورئالیست‌ها در مورد بقای اتحادها، معتقد به اصل تداوم تهدید هستند. بر اساس این دیدگاه، اتحادها به طور کلی در پاسخ به تهدید خارجی شکل می‌گیرند و انسجام گسترده آن‌ها، به شدت و تداوم تهدید وابسته است و علت عمده انحلال آن‌ها نیز کاهش یا محو تهدید خارجی است که از آغاز علیه آن شکل گرفته شده بود.

بر پایه دیدگاه نئورئالیسم، تغییر در قدرت یا تغییر در تهدیدی که اتحاد برای مقابله با آن پدید می‌آید، باعث می‌شود که اتحاد برای این تغییر، تحت فشار قرار بگیرد. تهدید اولیه‌ای که موجب پیدایش ناتو شده بود (تهدید اتحاد جماهیر شوروی) با انحلال پیمان ورشو و فروپاشی شوروی از بین رفت. از این رو، بر اساس این دیدگاه مشروعیت ناتو در دوران پس از فروپاشی شوروی به دلیل از بین رفتن تهدیدهای اولیه، مورد پرسش قرار گرفت. بر اساس این روی‌کرد، ساعت مرگ ناتو را باید در سال ۱۹۹۱ جست‌وجو کرد، و ناتو می‌بایست هم‌زمان با فروپاشی شوروی منحل می‌شد. از سوی دیگر، چون اتحادها هزینه‌های عمده‌ای برای دولت‌ها دارند، یک محاسبه نئورئالیستی انتظار دارد که اعضا جدایی از ناتو را شروع کنند، بدین دلیل که تهدیدی که سابقاً این هزینه‌ها را توجیه می‌کرد کاهش یافته است و هم‌چنین می‌بایست شاهد کاهش نزدیکی سیاست‌گذاری در مورد مسائل کلیدی اتحاد باشیم. در نگاه اول، به نظر می‌رسد که بسیاری از رفتارهای پیش‌بینی شده در روی‌کرد نئورئالیستی در عمل وجود

۱. برای مطالعه بیشتر در این باره رجوع شود به:

Brandon, H.(1992), *In search of a New World Order*, Washington D.C: Published by the Broking Institution ,pp.39-60.

۲. برای مطالعه بیشتر در این باره رجوع کنید به:

Haglund ,D.(1995), "Must Nato Fail?" , *International Journal*, Winter .pp. 651-674.

دارد. اعضای ناتو هزینه‌های دفاعی و تقویت نیروهایشان را کاهش داده‌اند، مشاجرات سیاسی بین اعضا درباره مسائل امنیتی افزایش یافته است، رهبری امریکا در ناتو در حال کاهش است و اعضا توجه بیش‌تری به سازمان‌های امنیتی دیگر کرده‌اند. ولی یک نگرش روشن‌تر نشان می‌دهد که علی‌رغم مشاجرات موجود، ناتو قوی و سالم باقی خواهد ماند. دولت‌های عضو، هزینه‌های نظامی و تعهدات نیروهایشان را کاسته‌اند ولی به جز چند استثنای محدود، این اقدامات در چارچوب مذاکرات و موافقت‌های اتحادیه صورت گرفته است. علی‌رغم نگرانی‌های داخلی در مورد تجدید ملی‌گرایی، درباره سیاست‌های نظامی و دفاعی دولت‌های عضو، این امر پیشرفت چندانی نداشته است و ساختار فرمان‌دهی مشترک تحت فرماندهی امریکایی‌ها بدون اعتراض جدی باقی مانده است.

اعضای ناتو حتی زمانی که بعضی اعضا صراحتاً با سیاست این پیمان در مناطق مختلف (گسترش ناتو) مخالفت می‌کردند، همگی به طور وسیع اذعان داشتند که تداوم ناتو مفید است. بر همین اساس، استفان والت^۱ متذکر می‌شود که تهدید ممکن است مستقیم نباشد، و خطرهای درک شده اما نامشخص مانند ترس از بی‌ثباتی و ناامنی می‌تواند یک عامل متحدکننده باشد. (Mastanduno, 1999, 133-137)

نئورئالیسم برای توضیح تداوم ناتو در تبیین دیگری از هم‌کاری و اتحاد به دیدگاه سلطه (نظریه هژمونی) می‌پردازد. بر اساس این دیدگاه، نظم بین‌المللی از موازنه حاصل نمی‌گردد، بلکه از برتری قدرت حاصل می‌شود. از دیدگاه نئورئالیسم، فضای بین ساختار بین‌الملل و کشورها یا واحدها منطقی‌آلی است، و بنابر این هیچ شکلی از هم‌کاری نهادینه شده وجود ندارد؛ فقط ممکن است ترتیباتی موقتی که با شکل ساختاری مرتبط می‌آیند و می‌روند، وجود داشته باشد. این ترتیبات نیز توان ذاتی ندارند و خودشان را به قدرت‌مندترین کشور سیستم یعنی هژمون وابسته می‌دانند. (Siedschlag, 1997, 7)

در حقیقت، تمرکز قدرت در دست هژمون است که نظم و ساختارهای سیستم و روابط قدرت نامتقارن را شکل می‌دهد، و اتحادیه‌ها نیز نوعی از این سازوکار هستند. از مجموعه مباحث رئالیستی می‌توان نتیجه گرفت که ناتو تا زمانی تداوم دارد که

کشورهای بزرگ چنین بخواهند (Haglund, 1995, 665). تشکیل ناتو و استمرار آن در دوران پس از جنگ سرد نیز در همین چارچوب تحلیل می‌شود. والتز در توجیه علت تداوم ناتو چنین می‌گوید: «توانایی امریکا در تداوم عمر یک نهاد در حال مرگ به خوبی نشان داده که چگونه نهادهای بین‌المللی توسط کشورهای قوی تر ایجاد شده و حفظ می‌شوند تا به منافع متصور آن‌ها خدمت کنند.» وی هم‌چنین در مورد گسترش ناتو از نظر کشورهای اروپایی نتیجه‌گیری می‌کند که: «کشورهای اتحادیه اروپا هیچ اشتیاقی به توسعه ناتو به سمت شرق نشان نداده‌اند ولی آن‌ها هم‌چنان متکی بر تصمیمات ساخته شده در امریکا باقی می‌مانند... نهادهای بین‌المللی توسط کشورهای قدرت‌مند ایجاد می‌شوند و تا زمانی به حیات خود ادامه می‌دهند که در خدمت منافع عمومی ایجادکنندگان آن باشند.» (Waltz, 1998, 1, 8-9) بدین ترتیب، از منظر نئورئالیست‌ها، عمل‌گرایی^۱ ایجاب می‌کند که ناتو برای تداوم هژمونی امریکا، هم‌چنان به حیات خود ادامه دهد.

ب) دیدگاه نئولیبرال‌ها

از جمله نقاط قوتی که نئولیبرال‌ها برای خود بیان می‌کنند، توان این نظریه در تبیین پایایی ناتو پس از جنگ سرد و پیش‌بینی صحیح آن در مورد تداوم ناتو در زمانی است که نظریه نئورئالیسم از ارائه یک تبیین صحیح ناتوان مانده و سقوط ناتو را پیش‌بینی می‌کرد. نظریه‌پردازان مکتب نئولیبرال دلیل اصلی پایایی ناتو را در تئوری صلح دموکراتیک می‌جویند، و معتقدند که بر اساس این اصل که دموکراسی‌ها با یک‌دیگر وارد جنگ نمی‌شوند، ناتو به عنوان ابزاری برای گسترش دموکراسی و در نهایت گسترش صلح و هم‌کاری، کارویژه خاص خود را پیدا کرده است و باید به بقای خود ادامه دهد. ناتو را نباید تنها محدود به یک جامعه امنیتی برای کسب منافع بیش‌تر تلقی کرد. ناتو جامعه ارزش‌های مشترک است که حتی با تغییر محیط امنیتی باید انتظار تداوم آن را داشته باشیم. (Haglund, 1995, 663)

از منظر نهادگرایان نئولیبرال، یکی از ویژگی‌های متغیر هر رژیم، نهادینه‌سازی آن است. این ویژگی ناتو را از سایر اتحادها متمایز می‌کند. ناتو در محوریت یک رژیم

امنیتی - آتلانتیکی قرار دارد؛ این رژیم بر تعهد بازدارندگی گسترش‌یافته آمریکا، دفاع پیش‌تاز در اروپا، هم‌زیستی سیاسی با اتحاد جماهیر شوروی سابق و سپس روسیه و تعهدات عظیم نظامی آمریکا استوار است؛ و همه این‌ها بر اساس یک چارچوب تصمیم‌گیری به دقت هماهنگ شده، هدایت می‌شوند.

در قالب رهیافت نئولیبرالیسم، ناتو نهادی است که زمانی طولانی از حیات آن می‌گذرد و در طول حیات خود هم‌کاری را تسهیل کرده و منافع حیاتی اعضایش را تأمین کرده است. لذا کشورهایی که هزینه‌هایی را برای تشکیل و تداوم آن پرداخت کرده‌اند، تمایل چندانی به پایان کار آن نداشته و انتظار دستاوردهای مثبت در قبال هزینه‌های مصرف شده، آن‌ها را از ایجاد نهادهای جدید برحذر داشته و توجه زیادی به پایایی این رژیم نهادینه شده دارند. زیرا این سازمان تنها به یک کارکرد بسنده نکرده و در شرایط خاصی توانسته است کارویژه‌های نوینی برای خود دست و پا کند. دلیل ادامه حیات ناتو بعد از فروپاشی شوروی در همین مسأله نهفته است که ناتو به حدکافی نهادینه شده است و کارویژه‌های متعدد ناتو پس از جنگ سرد آن را به یک نهاد امنیتی تبدیل کرده است.

رژیم‌ها خواه از سوی یک قدرت مسلط ایجاد شوند (آن گونه که نظریه‌های ثبات مبتنی بر سیطره^۱ معتقدند)، خواه در نتیجه سیاست خود کشورها درباره مزایای تلاش‌های هماهنگ‌شده تشکیل شده باشند (رهیافت عقلانیت اقتصادی)، هزینه‌های تعاملی کوتاه‌مدت و بلندمدت اعضا را با فراهم کردن خط مشیی برای رفتارشان و رفتار سایرین کاهش می‌دهند. یک نتیجه این است که اعضا معمولاً این نکته را درمی‌یابند که حفظ رژیم‌ها در مقایسه با ایجاد یک رژیم جدید هزینه کم‌تری دارد (Keohane, 1989, 101-2). کشورها با انتظار قابل دست‌یابی بودن هم‌کاری، هزینه‌ای سنگین را صرف ایجاد نهادهایی مانند ناتو کرده‌اند. آن‌ها می‌دانند که هزینه ایجاد نهاد جدید از هزینه حفظ آن بیشتر است. بنابر این، می‌توان انتظار داشت که نهادها در شرایط متغیر تداوم یابند. هنگامی که یک تهدید خارجی که اتحادیه برای مقابله با آن ایجاد شده از بین برود، اگر آن اتحادیه رفتار نهادین خود را به گونه‌ای تغییر دهد که در شرایط جدید امنیتی تأثیرگذار گردد، می‌توان انتظار تداوم آن نهاد را داشت. (Wallander, 2000, 705-735)

به این ترتیب، ناتو به تلاش‌های دفاع مشترک اعضایش از طریق ظهور انتظارات مشترک و ایجاد سازوکارهای اقدام، کمک می‌کند و این نیاز را که روابط امنیتی باید در پاسخ به تغییرات خارجی، به طور مداوم سازگاری یابد، کاهش می‌دهد. از این رو وضعیت‌هایی که به تشکیل رژیم منجر می‌شود ممکن است تغییر کند؛ اما آن رژیم می‌تواند ادامه یابد و بدان سبب که مزیت‌هایی فراهم می‌کند، ارزش مندی آن را تداوم می‌بخشد. رهیافت نئولیبرال به این مسأله منجر می‌شود که ما به جای پایان یافتن ناتو، انتظار داشته باشیم که این سازمان به سمت ایجاد نهادها و جهت‌گیری‌های جدید حرکت کند و از سازوکارها و رویه‌های موجود در جهت افزایش موفقیت‌های گذشته برای برخورد با مشکلات آتی بهره جوید. اعضای ناتو می‌توانند انتظار داشته باشند وقتی با مشکلات جدید مواجه می‌شوند، به سوی سازوکارهای موجود روی آورند تا این‌که نهادهای جدیدی غیر از ناتو پدید آورند. این احتمال مطرح می‌شود که ممکن است بازی‌گران به سبب این‌که در هزینه‌های سیاسی و اقتصادی ترتیبات نهادی موجود گرفتار می‌شوند به آن تمایلی نداشته باشند و در عوض به سمت یک سازوکار در حال خدمت روی آورند. توسعه نهادهای جدید هزینه‌های زیادی دارد. نظر ناتو این است که این هزینه‌ها قبلاً پرداخت شده است، و بدین ترتیب انتظار می‌رود که اعضا به منزله قدم نخست به جای این‌که به سازوکار دیگری روی آورند یا سازوکارهای جدیدی ایجاد کنند، ناتو را به منظور رویارویی با اوضاع و نیازمندی‌های جدید اصلاح کنند. بر این مبنا، برخلاف تصور موجود که انتظار تضعیف اتحادیه پس از فروپاشی تهدید اصلی آن را داشت، ناتو به یک نهاد جدید تبدیل گردید که بیش از آن‌که بر مقابله با تهدید متمرکز باشد، بر مسأله کاهش تهدید و پرهیز از منازعه اصرار نموده است (Nelson and Szayna, 1997). رهیافت نئولیبرال پیشنهاد می‌کند که اعضای ناتو این‌گونه عمل کنند:

۱. به جای این‌که رویه‌ها و هنجارهای جدیدی را ایجاد کنند، از رویه‌ها و هنجارهای موجود درون ناتو برای برخورد با تهدیدات جدید بهره جویند؛
۲. اصلاح ناتو احتمالاً شامل کاهش‌ها و کوچک شدن‌ها برای رویارویی با مشکلاتی که ساختار موجود نمی‌تواند آن را حل کند، ضرورت خواهد داشت؛
۳. از رژیم به عنوان اساس پیوند با بازی‌گران دولتی و غیردولتی به منظور تعقیب اهداف مشترک رژیم و کاهش تعارضات استفاده گردد.

در مجموع، از دیدگاه نئولیبرالیستی، ناتو باید تداوم یابد؛ زیرا علاوه بر کارویژه‌های امنیتی، ناتو باید به مثابه یک رژیم امنیتی و نهاد چندمنظوره، در گسترش رویه هم‌زیستی با روسیه، تسهیل روابط فرآتلانتیک و تنش‌زدایی بین آن‌ها، گسترش ارزش‌های غربی و حفظ امنیت بکوشد، و هنجارهای موجود را برای مقابله با چالش‌های جدید به‌کارگیرد. ناتو به‌منزله یک سازمان موفق با تطبیق نهادین خود ضمن حفظ بخش زیادی از کار ویژه‌های قبلی، کار ویژه‌های مهم جدیدی را برعهده گرفته است. تداوم نقش تأمین امنیت و دفاع دسته جمعی و شفاف‌سازی روابط بین متحدین و کنترل برخی از متحدین، حفظ امریکا در اروپا و ... آن بخش از کار ویژه‌های قبلی هستند که تداوم یافته، و در کنار آن ناتو نقش‌های جدیدی چون ثبات‌سازی بلوک شرق سابق، مداخله بشردوستانه، گسترش دموکراسی و غیره را نیز در معماری جدید برعهده گرفته است.

نتیجه‌گیری

سیاست بین‌الملل مانند دیگر شکل‌های زندگی اجتماعی، حاوی ترکیبی از تعارض و هم‌کاری است. به عبارت دیگر، در سیاست بین‌الملل تعارض و هم‌کاری توأمان وجود دارد و هرگونه تلاشی برای رسیدن به اهداف باید شامل هر دو باشد. موقعیت‌های تعارض و هم‌کاری را می‌توان به صورت حاصل جمع غیرصفر دید که در آن برد یکی ضرورتاً باعث باخت طرف دیگر نیست، ارزش نتیجه بازی غیرصفر است و هر یک از بازی‌گران ممکن است برنده یا بازنده شوند. محیط طبیعی برای هم‌کاری هنگامی ایجاد می‌شود که معیار نهایی و غایی یعنی برآوردن نیازهای طرفین، در شکل گسترده آن هدف قرار گیرد. هم‌کاری هنگامی ضرورت می‌یابد که پیامدهای دست یازیدن به آن نتایجی را رقم زند که در مقایسه با پیامدهای برآمده از دیگر گزینه‌ها، از بالاترین میزان ایجاد امنیت بهره‌مند باشد. شکل دادن به جامعه مبتنی بر هم‌کاری در سطح منطقه‌ای و جهانی، نیازمند وجود وسیع‌ترین سطح ممکن از دیدگاه‌های مشترک در خصوص منافع برآمده از تلاش برای هم‌کاری است. برای به‌وجود آوردن شرایط مطلوب سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و برای قوام دادن به این دیدگاه‌ها، می‌بایستی «مناطق ادراکی»^۱ به‌وجود آید که

1. cognitive regions

برای توضیح بیشتر رجوع کنید به:

- Adler, E. (1995), "Conditions of Peace", *Review of International Studies*, December, 80

در بطن آن دگرگونی قابلیت تمرین بیابد و هم‌کاری مشروع شود. از این طریق است که می‌توان محدودیت‌هایی را که ماهیت هرج و مرج طلب جهان بر تمایل ملت‌ها و بازی‌گران برای هم‌کاری را محو کرده از بین برد. (Gilpin, 1986, 305)

در چارچوب تصویر ترسیم‌شده همان‌گونه که در مفهوم تئوریک ارائه شده بیان گردید، بازی‌گران تحت تأثیر دو عامل به سوی هم‌کاری سوق پیدا می‌کنند: در وهله اول براساس تصویری که از منافع خود دارند، و در وهله دوم وجود دغدغه در خصوص این‌که چه تأثیری بر طرف مقابل به وجود می‌آید. در نگاه سنتی که تعارض را محور تعامل می‌داند، بر تصور منافع تأکید می‌شود؛ در حالی‌که در ادبیات هم‌کاری‌های امنیتی، بر حیطه دوم تأکید می‌شود. این حقیقت را نباید از نظر دور داشت که بازی‌گران تحت تأثیر هیچ شرایطی نمی‌توانند از منافع خود صرف‌نظر کنند و آن را نادیده بگیرند؛ چرا که در صورتی که منافع نادیده انگاشته شود، محققاً منبع تعارض تقویت می‌گردد.

بدین روی، برای ایجاد پایه‌های اولیه هم‌کاری، توجه به منافع طرف مقابل همیشه از اولویت برخوردار است. هم‌کاری‌ها در هر سطح و در هر موردی بین بازی‌گران منجر به تقویت برد-برد برای بازی‌گران می‌گردد. پس در چارچوب دغدغه منافع خود و تأثیر رفتارها بر منافع دیگران است که چارچوب تئوریک برای هم‌کاری و تعارض شکل می‌گیرد.

براساس تحلیل رئالیستی، ناتو اتحادیه‌ای است که در سال ۱۹۴۹ بر اثر تصور تهدید بلوک شرق و شوروی سابق شکل گرفت، و این تصور تهدید عامل انسجام اتحادیه و هم‌کاری اعضا در طول جنگ سرد بود. بدین ترتیب تئوری‌های نئورئالیستی به کار رفته برای ناتو این گونه پیش‌بینی می‌کنند که:

- با از بین رفتن تهدیدی که سطح بالای هزینه‌های نظامی را توجیه می‌کرد، اعضای ناتو نیز هزینه‌های نظامی را به منظور متعادل ساختن آن‌ها نسبت به سود، کاهش می‌دهند.

- اعضا در منازعات بیش‌تر بر سر خط‌مشی مشترک اتحاد درگیر خواهند شد. هم‌چنین، آنان در سیاست‌های دفاعی و خارجی خود جهت‌گیری مستقل‌تری اتخاذ خواهند کرد.

- اعضا از ناتو به سوی اشکال کم هزینه‌تر هم‌کاری بین‌المللی، هم‌چون مشورت سیاسی حرکت خواهند کرد.

در مقابل، نئولیبرال‌ها بر این باورند که ناتو می‌تواند هزینه‌های شکل‌گیری

ائتلاف‌ها را برای اقدام در مقابل بحران‌ها، زمانی که منافع اعضایش به چالش کشیده می‌شود پایین بیاورد. در دیدگاه «امنیت همیارانه»^۱، امنیت یک دولت فی‌نفسه به امنیت دولت‌های دیگر وابسته است.

این «وابستگی متقابل امنیتی»^۲ برای استفاده از «مجامع چندملیتی»^۳ شامل نهادهای رسمی، هم‌کاری را ساده‌تر می‌کند. نهادهایی مانند ناتو ابزار مناسبی برای اطمینان‌سازی و شفاف‌سازی هستند. این نهادها می‌توانند با تضمین این‌که کشورهای عضو از قراردادهای تخطی نمی‌کنند و حتی با شفاف‌سازی سیاست داخلی اعضا و تقویت نهادهای داخلی که به نفع هم‌کاری عمل می‌کنند، در تقویت پیوندهای میان اعضای نهادها نقش موثری ایفا کنند.

نکته قابل توجه دیگر آن است که بسیاری از نهادها پس از تاسیس، مزایا، نقش‌ها و کارویژه‌هایی می‌یابند که از کارویژه‌ای که براساس آن ایجاد شده‌اند فراتر می‌رود. از همین روی نهادی مانند ناتو می‌تواند به حیات خود ادامه دهد و کشورهای عضو حاضر می‌شوند هزینه‌های حفظ آن را پردازند تا از مزایای آن بهره‌مند شوند.

کوهن و والاندِر در تطبیق تداوم ناتو با نظریه نهادگرایان نئولیبرال به این مسأله اشاره می‌کنند که: «هنگامی که تهدید از بین می‌رود می‌توان انتظار نابودی اتحادیه را داشت ولی هنگامی که تهدید از بین برود سایر مشکلات امنیتی باقی می‌مانند. بنابر این، ممکن است کوشش‌هایی برای حفظ اتحادیه امنیتی نهادینه‌شده صورت پذیرد، ولی کارویژه‌های آن برای مقابله با مجموعه‌ای مغشوش‌تر از مسائل امنیتی تغییر یابد و اتحادیه به نهاد مدیریت امنیتی تبدیل گردد.» (Gheciu, 2006, 3)

در واقع، دو رهیافت نظری فوق یعنی نئولیبرالیسم و نئورئالیسم سیاست خارجی آمریکا و اتحادیه اروپا را شکل داده است. در دوره جنگ سرد اروپا بخشی از سیاست خارجی آمریکا محسوب شده و این کشور انحصار مدیریت خود بر عرصه‌های ژئوپلیتیک را حفظ نموده و به اروپا صرفاً به منزله متحد و شریک کوچک‌تر اقتصادی و منطقه‌ای می‌نگریست. لذا تنها شاهد هم‌کاری میان طرفین آتلانتیکی بودیم، اما این معادله در دوران پس از پایان جنگ سرد و به ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر دچار دگردیسی

1. cooperative security perspective

2- interdependence of security

3- multilateral forums

بنیادی گردیده است. اروپا به صراحت اعلام نموده که هم‌بستگی با امریکا به معنای حمایت تمام عیار از کلیه رفتارهای بین‌المللی امریکا نیست. تأکید اروپاییان بر لزوم رایزنی امریکا با متحدان ائتلاف، پیش‌برد استراتژی چندبُعدی و نه صرفاً نظامی، عدم گسترش عملیات نظامی به سایر کشورها، اهمیت ابعاد سیاسی مبارزه با تروریسم و ضرورت انجام اقدامات ضد تروریستی در چارچوب نظام بین‌المللی مستقر یعنی ارجاع موضوع به سازمان ملل متحد، از جمله مواردی هستند که از اولویت‌های متفاوت در سیاست خارجی دو طرف حکایت دارند. از این رو، به نظر می‌رسد روابط آتلانتیکی از نوعی رقابت توأم با هم‌کاری که طی آن تشریک مساعی و برخورد منافع به موازات یک‌دیگر پیش می‌روند، الهام خواهد پذیرفت.

از این منظر، مناظره نئو- نئو پایه تئوریک مناسبی برای تحلیل بحث هم‌کاری و تعارض در روابط بین‌الملل و تداوم روابط اتحادها، علی‌رغم وجود برخی تعارضات در درون آن‌ها، به شمار می‌رود.

منابع

الف) منابع فارسی

۱. بوث، کن (۱۳۸۵)، «اتحادهای»، در بیلیس و دیگران، *استراتژی معاصر (نظریات و خط مشی‌ها)*، ترجمه هوشمند میرفخرایی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ ششم.
۲. دهشیار، حسین (۱۳۸۲)، «امنیت، بر بستر هم‌کاری مبتنی بر قدرت»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال هفدهم، شماره ۴، زمستان.
۳. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، *روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها*، تهران، نشر سمت.
۴. مک کالا، رابرت (۱۳۷۸)، «پایایی ناتو پس از جنگ سرد»، ترجمه علی اسماعیلی، *مجله سیاست دفاعی*، شماره ۲۸، پاییز.

ب) منابع انگلیسی

5. Axelrod, R. (1981), "The Emergence of Cooperation among Egoists", *American Political Science Review*, 75.
6. Axelrod, R. and Keohane, R. (1985), "Achieving Cooperation under Anarchy: Strategies and Institutions", *World Politics* 38. Reprinted in Baldwin, ed., (1993) and in Oye, ed., (1986), *Cooperation under Anarchy*, Princeton: Princeton University Press.
7. Baldwin, D. ed., (1993), *Neorealism and Neoliberalism: The Contemporary Debate*, New York: Columbia University Press.
8. Gheciu, A. (2006), "Security Institutions as Agents of Socialization? NATO and the New Europe", *International Organization*, No. 60, winter.
9. Gilpin, R. (1986), "The Richness of the Tradition of Political Realism", in R. Keohane, ed., *Neorealism and its Critics*, New York: Columbia University press.

10. Grieco, J. (1988), "Anarchy and the Limits of Cooperation: A Realist Critique of the Newest Liberal Institution", in Linklater, A. ed (2000), *International Relations: Critical Concepts in Political Science*, London: Routledge.
11. Griffiths, M. (1992), *Idealism and International Politics*, New York and London: Routledge.
12. Haglund, David. (1995), "Must Nato Fail?", *International Journal*, Winter.
13. Holstin, O., Hopmann, T., and Sullivan, J. (1973), *Unity and Disintegration in International Alliances: Comparative Studies*, New York: John Wiley and Sons.
14. Jervis, R. (1999), "Realism, Neoliberalism, and Cooperation: Understanding the Debate", *International Security*, 24 (summer).
15. Keohane, R. (1984), *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*, Princeton: Princeton University press.
16. Keohan, R. (1989), *International Institutions and State Power: Essays in International Relations Theory*, Boulder, Col: Westview.
17. Krasner, S. (1983), *International Regimes*, Ithaca, Ny: Cornell University Press.
18. Kratochwil, F. and Ruggie. J. G. (1986), International Organization: A State of the Art or an Art of the State? ", in Linklater, ed., (2000) *International Relations*.
19. Kriesler, H. (2003), *Conversation with History*, Berckeley: Institute of International Studies, (Conversation with: Krasner, Waltz,...).
20. Lamy, S. (2005), "Contemporary Mainstream Approaches: Neorealism and Neoliberalism", In Baylis, J and Smith, S. ed., *The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations*, Oxford: Oxford University press.

21. Lepgold, J. and Nincic, M. (2001), *Beyond the Ivory Tower: International Relations Theory and the Issue of Policy Relevance*, New York :Columbia University Press.
22. Little, R. (2005), "International Regimes", in Baylis J and Smith, S. ed.
23. Mastanduno, Michael. (ed), (1999), *Unipolar Politics: Realism and State Strategies After the Cold war*, Columbia: Columbia University Press.
24. Morgenthau, H. J. (1965), *Politics among Nations: The Struggle for Power and Peace*, New York: A. knopf, 3rd Edition.
25. Nelson, Daniel and Szayna, Thamas. (1997), "The Politics of Nato Enlargement", in *Nato Enlargement: The National Debates over Ratifications*, A Conference, 7 Oct.
26. Osgood, E. (1968), *Alliances and American Foreign Policy*, Baltimore: the Johns Hopkins Press.
27. Puchala, D. (1987), "The Integration Theories and the Study of International Relations", in Kegley, C. and Withkopf, E. eds., *The Global Agenda: Issues and Perspective*, New York: Random House.
28. Siedschlag, Alexander (1997), *The System-changing Europe: Theoretical and Political Consequences for the Future Role of Nato*, Berlin: Humbltdt University Press.
29. Snyder, G. (1984), "The Security Dilemma in Alliance Politics", *World Politics* 36.
30. _____ (1990), "Alliance Theory: A Neorealist First Cut", *Journal of International Affairs* 44.
31. Stein, A. (1982), "Coordination and Collaboration in an Anarchic world", in Linklater, ed., (2000), *International Relations*.
32. Wallander, C.(2000) ,"International Asserts and Adaptability: Nato

After the Cold war ", *International Organization*, Autumn.

33. Walt, S. (1987), *Origins of Alliance*, New York: Cornell University Press.
34. Waltz, K. (1998), "The Balance of Power and Expansion", University of California Working Paper, October.
35. Ward, M. (1982), Research Gaps in Alliance Dynamics, Vol. 19, Monograph Series in *World Affairs*, Denver: University of Denver.
36. Wendt, A. (1995), "Constructing International Politics", *International Security*, vol. 20.
37. _____ (1992), "Anarchy is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics", in Linklater, ed., (2000), *International Relations*
38. Young, O. (1986), "International Regimes: Toward a New Theory of Institutions", *World Politics* 39, (October).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی